

## اندیشه‌هایی دربارهٔ رمان

اگر، به پیروی از والری، چیزی را «نثر» بنامیم که بمجرد انجام وظیفه‌اش، یعنی انتقال فکر، بمیرد، و چیزی را «شعر» بنامیم که از نظر شکل و قالب پایدار و مغلد بماند، رمان هم می‌تواند نثر یا شعر باشد. پروست و ژبرودو و کولت و آراگون شاعرند.

✽

«شکل و قالب» اس اساس است. «موضوع» فقط بهانه و انگیزهٔ کار

است.

✽

باز خواندن يك رمان، اگر فقط موضوعش منظور نظر باشد، بی‌معنی است، زیرا پایانش را میدانیم. بنابراین نکتهٔ دیگری در میانست که خواننده را نگه میدارد و لطف تازه‌ای به اثر می‌بخشد، نکته‌ای که در شرح داستان نیست بلکه در شکل بیان داستان است.

✽

داستانی ممکن است شعر باشد (مانند «ترزد کی‌رو») یا جز نثر نباشد (مانند آثار پیر بنوا)، همچنانکه تصویری ممکن است عکس برداری باشد یا کار هنری.

حسن رمان در این نیست که شبیه الگوی خارجی خود باشد، بلکه در اینست که این الگور را بصورت تازه‌ای نشان دهد.

در رمان خوب فقط مؤلف باید شبیه باشد، همچنانکه پردهٔ «المپیا» پیش از آنکه شبیه مدل خود باشد، به خود نقاش (مانه) شباهت دارد.

رمانی که بخواهد فقط در انتظار حوادث بعدی مرا بفریبد، هرگز نظرم را جلب نمی‌کند.

✽

رمان «پرورش احساسات» که، بقول خود نویسنده (فلو بر)، «هیچ اتفاقی در آن روی نمیدهد» و جز ملالی که بر می‌انگیزد موضوعی ندارد، مرا بیش از مهبیج‌ترین رمانهای پر حادثه مسحور می‌کند.

✽

برای چه سخنان يك نوکر، يك مست، يك ابله، که در زندگی بدان توجهی ندارم، در رمان نظرم را جلب کند؟ چرا چیزی را که نمی‌خواهم بشنوم بخوانم؟

مالارمه در باره نمایشی می گفت: «چرا می خواهید بروم سه ساعت با کسانی سر کنم که هرگز حاضر نیستم برای ناهار به خانه آنها پا بگذارم؟»



نقاشان ایتالیایی در دوره رنسانس موضوع تصاویر و پرده های خود را یکباره از چند صفحه کتاب پلوتارک و تورات گرفتند و حتی، در غالب احوال، به نقش «مریم و کودک» اکتفا کردند.

بهین منوال، یک ظرف میوه خوری برای «شاردن» و «سزان» بس بود. آیا می توان صدتن<sup>۹</sup> رمان نویس تصور کرد که پیوسته موضوع واحدی را مطرح کنند؟

با اینحال، در هر اثر هنری، تنها شکل و صورت است که تازه و نو به نو می شود، نه مضمون و محتوی آن. و مگر رمان اثر هنری نیست؟



رمان از خواننده بهمان اندازه توقع تخیل و حساسیت و نوع دوستی دارد که از نویسنده توقع دارد. خوانندگان بد، مانند نویسندگان بد، اندک نیستند.



سرگرمی و تفریحی که رمان به خواننده میدهد موجب نشده است که رمان در انظار عموم پست و بی ارزش جلوه کند، زیرا مرد دانشمند نیز تحقیقات تاریخی یا علمی خود را وسیله لذت خاطر ساخته است و با اینحال تبعاتش حقیر نمی نماید. پستی کار رمان بسبب عدم کوشش و زحمتی است که ارائه میدهد، تا آنجا که نویسندگان، هر کتاب خود را بشکل رمان در می آورند یا به آن نام رمان میدهند تا خوانندگان را بفریبد و بسوی این طعمه ظاهرآ لذیذ بکشاند.



رمان محض یا «خالص» رمان پر حادثه و قهرمانی است. اگر این حوادث درونی باشد، رمان «روانی» یا «تحلیلی» می شود. «آدلف» رمان پر حادثه ایست، بهمان دلیل که «سه تفنگدار» چنین است.

رمان امروز رمان «ناسره» است. رمان امروز «شهر فرنگ» است و نویسنده بمد آن امیدوارست که افکار و عقایدش را درباره همه چیز آسانتر به خواننده بقبولاند. این افکار و عقاید را در دهان قهرمانان داستان که زبان حال او هستند می گذارد یا با حواشی و گریزهای بی شمار شرح و بسط می دهد. بدینصورت، رغبت خوانندگان به درک آن برانگیخته می شود؛ ولی چنین کتابی دیگر رمان نیست.



فلسفه مباحث بصورت حبهها و قرصهایی که روی جعبه آنها نوشته اند



«رمان»، فروخته می‌شود. خواننده جز بدین شکل حاضر نیست آنرا فرو بدهد. امروزه «موتنی» نمی‌تواند فلسفه‌اش را بشکل «مقالات» به‌خورد خواننده بدهد.

✽

رمان نویس گاهی چنین وانمود می‌کند که پنداشته است قهرمانانش از دستش در رفته‌اند یا عصیان کرده‌اند. ولی کدام نویسنده ایست که عصیان الفاظ و عبارات را نشناسد و نداند که این عصیان او را از هدفی که در آغاز کار داشته دور می‌کند. هنر عبارت است از مهار کردن این الفاظ و این قهرمانان، و آنها را به راه دلخواه خود بردن. آنها گاهی از چنگ خواننده هم می‌گریزند (و بدنبال آنها خود کتاب). آنگاه خواننده به اندیشه فرو میرود که اگر آنها نوع دیگری راهبری می‌شدند به چه صورت درمی‌آمدند. این سرکشی اثر از فرمان نویسنده، جزو خواص رمان نیست؛ عیب است، نه هنری که رمان نویس بدان بنازد.

✽

فقط آنچه را که می‌شناسیم در تصورمان می‌کنجد. سرشت آدمی چنین است که غریب و اهریمن را با ترکیب چشم و دست و پا و تنهٔ انسانی یا اعضای حیوانات ناجور بوجود می‌آورد. همچنین رمان تخیلی محصول حافظه است؛ حافظهٔ خود رمان نویس (مثلاً بصورت دفتر یادداشت روزانه) یا حافظهٔ دیگران (مثلاً بصورت وقایع روزنامه).

حافظهٔ خواننده نیز بنوبهٔ خود به میدان می‌آید؛ خواننده خود را در کتاب می‌یابد و جز این هوسی ندارد که بگوید: «راستی همینطور است!»

✽

رمان هرگز تصویر زندگی نیست؛ زیرا آن رمان سرانجامی دارد و زندگی هرگز به‌جامی ختم نمی‌شود.

✽

«داستان» مفهوم متضاد «واقعیت» است.

پس آیا «داستان واقعی» بی‌معنی نیست؟

از: ژرژ لوریس G.Lorris

ترجمهٔ ا. ن